

ثبات و سرنگونی

عبدی کلانتری

آیا می‌توان هم سرنگونی جمهوری اسلامی را طلب کرد و هم مدافع تشنج‌زدایی، ثبات منطقه، برجام، و عادی سازی روابط با غرب (مشروعیت نظام در روابط بین‌المللی) شد؟ اصلاح‌طلبان خواهند گفت «خیر، نمی‌شود. سقوط رژیم فقط بی‌ثباتی و جنگ می‌آورد.» نئوکان‌ها خواهند گفت، «نه، نمی‌شود. عادی سازی و تشنج‌زدایی فقط به تحکیم بیشتر نظام و قدرتمندی اتمی‌اش خواهد انجامید.» طبقه‌ی متوسط میان این دو قطب در نوسان است. امتیازاتی که به دست آورده او را از انقلاب پابره‌نه‌ها هراسان می‌کند و امید می‌بندد که همین اوضاع کجدار و مریز، همین صندوق رأی و برجام و نفت و توریسم و ارتحال رهبر به تدریج اوضاع را بهتر کند اما در لحظات استیصال، با دیدن کاهش ارزش پول و ترس از عدم امنیت سرمایه و آینده‌ی تحصیل بچه‌ها، این حقیقت که اصلاحات قطره‌چکانی برگشت‌پذیرند چون اهرم‌های قدرت را در دست آخوند و سپاهی نگه می‌دارند و اوضاع بهتر نخواهد شد، این‌ها، او را وا می‌دارد که نگاهش را به «خارج» بدوزد و خوابِ ناجی ببیند، رضاشاه و آتاتورک دوم، پینوشه و سپهدزاهدی... معجزه‌ی یک‌شبه! و همه بر طبل ناسیونالیسم می‌کوبند چون در میان طبقه‌ی متوسط خریدار دارد و زود به سکه‌ی سرمایه‌ی سیاسی تبدیل می‌شود. در این شرایط باید طبقه‌ی متوسط را متقاعد کرد که راه کم‌هزینه‌تری برای گذار از این نظام وجود دارد و آن سازماندهیِ رادیکال جامعه‌ی مدنی به منظور سرنگونی است.

سرنگونی یعنی تغییر رژیم ظلم و تبعیض، تغییر ساختاری و از پایه، و این چیزی است که ما رادیکال‌های چپ خواهان آن هستیم. ولی تغییر رژیم ترجمه‌ی اصطلاح «رژیم چنج» هم هست که تقریباً درست شعار ائتلاف «آمریکا - اسرائیل -

عربستان» است و شعار نئوکان‌های ایرانی که از آن ائتلاف تغذیه می‌شوند و نیرو می‌گیرند. باید روشن‌تر، منطق تحلیل سوسیالیست‌ها (رادیکال‌های چپ) را از منطق سایر مخالفان جمهوری اسلامی تفکیک کرد.

اکثر مردم از تحریم اقتصادی و جنگ می‌ترسند و با تشنج در منطقه مخالفند. نیروهای سیاسی دلسوز هم با انواع بیانیه‌ها آن مخالفت را انعکاس می‌دهند. اما علاوه بر این جنبه‌ی تبلیغی، از لحاظ تحلیل باید برای ما روشن باشد که با دو منطق روبروئیم. ما تشنج‌زدایی را برای سازماندهی «سرنگونی به دست مردم» طلب می‌کنیم؛ اپوزیسیون راست‌گرا «عدم تشنج‌زدایی» را برای سرنگونی رژیم توسط فشار و ضربه‌ی خارجی می‌خواهد. برآیند این «دو نوع سرنگونی» یکی نیست بلکه دو وضعیت کاملاً متضاد است. اولی دموکراتیک و به قاعده‌تر و کم‌هزینه‌تر و شاید طولانی‌تر است؛ دومی ضربتی و مترادف با فروپاشی و هرج و مرج، که حضور دولت تحت‌الحمایه‌ی خارجی، شاید حتی چکمه‌ی سرباز خارجی، را ضروری می‌کند.

ما با دو گزاره‌ی درست روبرو هستیم و دو نتیجه‌گیری متضاد. گزاره‌ی اول: تضاد میان حاکمیت جمهوری اسلامی و ایالات متحده (و متحدانش) به ماهیت این دولت‌ها برمی‌گردد. منطق این تضاد به اوضاع داخلی ایران مربوط نیست. حتی اگر در ایران مردم خاموش بودند و حرکتی هم وجود نمی‌داشت، باز این تقابل به همین صورت وجود داشته و دارد که برحسب شرایط ژئوپولیتیکز منطقه داغ‌تر یا سردتر می‌شود. در واقعیت عینی، تضاد این دولت‌ها بر سر منابع ثروت، ارتباط مستقیمی به مبارزات آزادی‌خواهانه‌ی مردم ندارد. گزاره‌ی دوم: هر نوع عادی‌سازی و مشروعیت بخشی به نظام مقدس و «ثبات» در منطقه، منجر به تحکیم بیشتر حاکمیت اسلامی خواهد شد. این دو گزاره درست‌اند. نتیجه‌ای که راست‌گرایان می‌گیرند این است: باید آن تضاد را با فشار از خارج بیشتر و بیشتر کرد تا رژیم آخوندی سقوط کند و دولت تحت‌الحمایه‌ی آمریکا روی کار بیاید. باید روی ترامپ و نتانیاهو و شاهزاده‌ی سعودی سرمایه‌گذاری کرد. مردم فاکتور ثانوی هستند، اگر برخیزند که خوب، اگر هم منفعل بمانند از ابرقدرت خارجی نیرو می‌گیرند. سناریو همان سناریوی عراق است یا سناریوی بیست و هشت مرداد، با تغییرات کوچک.

به همین خاطر، کار تبلیغی سوسیالیست‌ها دشوار است: مردم فاکتور ثانوی نیستند، تنها فاکتور تضمین کننده‌ی خودگردانی و دموکراسی هستند. ضامن عدم خشونت و جلوگیری از هرج و مرج، فقط خود مردم‌اند و نه هیچ دولت و نیروی سیاسی و حزبی. خود آنها باید آستین بالا بزنند و تغییر رژیم را طلب کنند. سوسیالیست‌ها به مردم توضیح می‌دهند که مخالفت رادیکال آنها با حاکمیت اسلامی، منطقی متفاوت از منطق نئوکان‌ها دارد؛ و همزمان، مخالفت آنها با تحریمات و فشار خارجی و سیاست‌های ترامپ و نتانیاهو، منطقی متفاوت از منطق اصلاح‌طلبان و مشروعیت‌خواهان و عافیت‌طلبان.

تفاوت دیگر رادیکالیسم چپ با «رژیم چنج» راست مربوط به مسأله‌ی «خشونت» و خونریزی است. تشنج در منطقه، به خطر افتادن مسیر صدور نفت و سپس ضربه‌ی خارجی برای متزلزل کردن حاکمیت، با خود خطر «سوریه‌ای شدن» را می‌آورد. سوریه‌ای شدن ورود داعشی‌ها و انتحاری‌ها نیست. این برآیندش است. «سوریه‌ای شدن» طبق تعریف من، دهان باز کردن یک خلاء (واکیوم) است، که هیچ اراده‌ی عقلانی و سراسری و رادیکال نتواند آنها پر کند چون چنین حزب یا نیرویی هنوز شکل نگرفته؛ آنوقت آن فضای خالی، مثل یک نیروی مکنده‌ی قوی، انتحاری‌های ما را (مثلاً مجاهدین) به درون خود می‌کشد و بقیه‌ی سناریو را دیگر می‌دانیم. خشونت الان یک بحث فلسفی نیست (ژبژک و رانسییر از متأخرها درباره‌اش نوشته‌اند ولی به کار ما نمی‌آید)، پرهیز از خونریزی در رادیکالیسم چپ در لحظه‌ی تاریخی حاضر، یک محاسبه‌ی پراگماتیک و لوجیستیکی است. ضرورتی برای بقاء است. با ضربه‌ی خارجی، رژیم حتماً اگر متزلزل شود همیشه می‌تواند بسیج کند و کار را به جنگ داخلی بکشانند. اما رادیکالیسم جامعه‌ی مدنی (یعنی حرکات رادیکال زحمت‌کشان و پیوستن طبقه‌ی متوسط، و تلاش فعالان برای سازماندهی عقلانی حرکت‌های خودانگیخته)، قابلیت آنها دارد که رده‌های پایینی نظامیان را دو شقه کند و بخشی را به دفاع از مردم برانگیزاند.

اصلاح‌طلبان ثبات منطقه را برای تحکیم قدرت رژیم همراه با اصلاحات قطره‌چکانی می‌خواهند؛ اصلاحاتی که اصلاحات نیست و دروغ است. ولی برای سوسیالیست‌ها، فاکتور «ثبات و تشنج‌زدایی» عاملی است در خدمت سازماندهی مبارزات داخلی علیه

حاکمیت. فشار خارجی تأثیر معکوس و منفی بر مبارزات داخلی می‌گذارد (مبارزات طبقاتی کارگران، مبارزات زنان و اقلیت‌ها، و مبارزات مدنی اصناف و کارمندان، اعتصابات سراسری و غیره). فشار خارجی دست آزادی‌خواهان را برای سازماندهی و خودگردانی می‌بندد. ما می‌خواهیم اوضاع منطقه و ژئوپولیتیکز خلیج فارس و اوضاع مرزهای کشور ما «عادی» باشد تا مردم قادر باشند صدای اعتراض خود را بالا ببرند. خطر خارجی و تهدید «رژیم چنج» کمکی به سازماندهی مردم نمی‌کند، فقط اوضاع را امنیتی‌تر و پلیسی‌تر خواهد کرد. اگر اوضاع به سمت بی‌ثباتی، ناامنی اقتصادی بیشتر، غنی‌سازی هسته‌ای، و احتمال برخورد نظامی از خارج حرکت کند، کار سازماندهی از پایین دشوارتر می‌شود و سرنگونی دموکراتیک و «به قاعده» و کم‌هزینه‌ای که باید ثمره‌ی آن سازماندهی باشد، به عقب می‌افتد. ثبات بدون رادیکالیسم بیشتر و بیشتر مساوی با تحکیم ارتجاع است. «ثبات»ی که ما می‌خواهیم باید پیش‌شرط مقابله‌ی رادیکال مردم برای پایین کشیدن حاکمان باشد.